

۵۴

همراه با صفر علی تفقذرخی که در چرخه خانوادگی پخت نان یاد گرفته که نانواي خوب باید هواشناس خوبی باشد

فيلسوف نان



عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

روایت ۳ پاکبان منطقه ۳ که در دل تابستان نجف زیر پای زائران امام حسین (ع) را نظافت می کنند

عشقی سوزان تر از
گرمای ۵۰ درجه

۶



۲

همسایه به همسایه، دیدار ششم
خیابان شهید صفار مشهدی
رفاقت های مسجدی

۷

کلاس های سواد رسانه در محله رده
با استقبال بانوان روبه رو شد
فریب نخوردن در فضای مجازی

همسایه به همسایه، دیدار ششم، خیابان شهید صفارمشهدی

رفاقت های مسجدی

فرزانه شهامت | تهران، دولت آباد، بجنورد؛ هر کدام، زاده گوشه ای از این آب و خاک هستند. تا پیش از آمدن به محله بلال، همدیگر را نمی شناختند و از محبت پنهان در دل های یکدیگر بی خبر بودند. سرنوشت، هر کدامشان را به بهانه ای به هم جوارى با مسجد حضرت ولی عصر (عج)، کشانید و این فرصت مبارک، دلیلی شد برای آشنایی و همسایگی. دغدغه های مشترک برای آبادی محله، حول محور مسجد و افتخار فعالیت به عنوان هیئت امنای این بنای مقدس، دوستی سه همسایه خیابان شهید صفارمشهدی را عمیق تر کرده است.

همسایه جدید و فعال

از عمر مهاجرت عباس رضائی مقدم به مشهد و انتخاب محله بلال برای سکونت، کمتر از چهار سال می گذرد. بازنشسته وزارت دفاع است و پیش از بازنشستگی، به صورت خود خواسته، درخواست انتقالی از تهران به مشهد را داده بود. موافقت با این خواسته، توفیق زندگی در شهر امام رئوف (ع) را نصیبش کرد و آشنایی با همسایه ها در محله ای جدید، فصل تازه ای را در زندگی اش رقم زد. رفتار خوب و محترمانه او با اهالی و تلاشی که برای رفع مشکلات محله بلال دارد، در همین مدت کوتاه از رضائی، چهره ای موجه ساخته و زمینه فعالیتش را به عنوان عضو هیئت امنای مسجد حضرت ولی عصر (عج)، فراهم کرده است.

روابط همسایگی در این محله را نسبت به محیط زندگی سابقش در تهران، خیلی خوب توصیف می کند و می گوید: خانه های ویلایی، سطح درآمد و طبقه اجتماعی تقریباً یکسان، به زنده ماندن این روابط کمک کرده است. خوشحالم از اینکه فراغت بازنشستگی را به برنامه های مذهبی در مسجد و کار برای مردم خوب محله صرف می کنم.

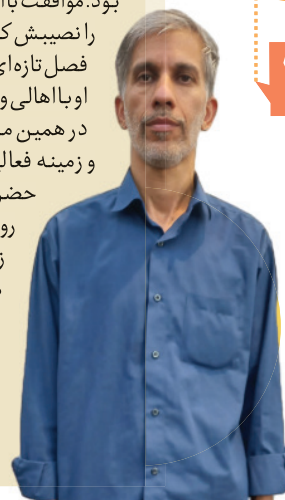
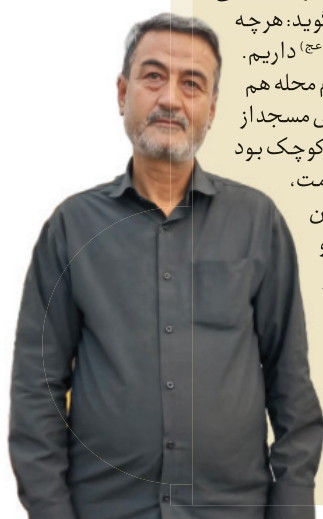


همدلی همسایه های قدیمی

«همسایه ای محترم، مذهبی و فعال که برای امنیت محله بسیار تلاش کرده است.» این توصیفی است که رضائی مقدم درباره محمد رضا محمودیان، دیگر عضو هیئت امنای مسجد ولی عصر (عج) بیان می کند. محمودیان، جانباز پرافتخار محله است که ۲۸ ماه خدمتش در عملیات های کربلای ۴، کربلای ۱۰ و والفجر ۸، به ۴۵ درصد آسیب از ناحیه گردن و کمر منجر شده است. مهاجرتش از دولت آباد شهرستان زاوه و آغاز سکونت در محله بلال را به حدود سه دهه پیش مربوط می داند و با مرور تلاش هایی که این سال ها برای دور کردن آسیب های اجتماعی مثل اعتیاد از محله کرده است، می گوید: به این کوچه ها حس تعلق دارم، به دیدن همسایه ها و احوالپرسی توی کوچه و خیابان. محبت و احترام بین همسایه ها به ویژه قدیمی هایشان هنوز هست، هر چند که جوان ترها از این فضای همدلی دور شده اند. او ادامه می دهد: جوری دل بسته مسجد ولی عصر (عج) شده ام که وقتی در مسجد های دیگر نماز می خوانم، احساس غریب بودن می کنم اما اینجا که می آیم، انگار به خانه خودم وارد شده ام.

خدمت به امنیت محله

همسایه سوم و دیگر عضو هیئت امنای مسجد ولی عصر (عج) که محمودیان به مارا هنمایی می کند، محمد رستگاری است. در سوابق او، خدمات مختلفی برای محله بلال وجود دارد که پانزده سال فرماندهی پایگاه بسیج مسجد، یکی از این موارد است. این خدمات، از او چهره ای شناخته شده ساخته است، هم برای اهالی و هم برای موافقان و او باشی که حضورشان، به نفع محله نبود. از عمر او، درست مثل مسجد ولی عصر (عج) پنج دهه می گذرد و خوشحال است از اینکه سی سال پیش، وقتی برای پیدا کردن کار، از بجنورد مهاجرت کرد، این محله و همسایگی مسجد، نصیبش شد. می گوید: هر چه داریم از مسجد ولی عصر (عج) داریم. مسجد که فعال باشد، مردم محله هم پای کار می آیند. روند آبادی مسجد از زمانی که یک چار دیواری کوچک بود تا توسعه چند باره اش، مرمت، زیباسازی و نمودار شدن حیاطش را مرور می کند و ادامه می دهد: نماز ظهر و شب را در همین مسجد می خوانم. محله، مسجد و خدمت به مردمش را دوست دارم.



با پیگیری شهرآرام محله، خطر درخت حادثه ساز رفع شد نجات پیش از حادثه در طبرسی شمالی

شهامت | در پی اعلام یکی از شهروندان مبنی بر سقوط درخت در خیابان طبرسی شمالی ۳۰، کوچه شهید مزینانی ۱۱ و احتمال سقوط دیگر شاخه های آن روی شهروندان، موضوع را بلافاصله با مهدی طیبی، رئیس اداره فضای سبز منطقه ۳، در میان گذاشتیم. با اعزام تیمی از کارشناسان و باغبانان، عملیات هرس و ایمن سازی انجام گرفت و خطر قبل از وقوع حادثه رفع شد.



نام شهید رضائی سامعی بر معبر بشارت ۳۲ نشست

با مصوبه شورای اسلامی شهر مشهد، یکی از معابر منطقه ۳ به نام «شهید رضائی سامعی» نام گذاری شد. این معبر که در بولوار ۲۲ بهمن ۲۶، فرعی بشارت ۳۲ واقع شده است، به پاس ارج نهادن به مقام شهید او درخواست های مردمی، به نام این شهید گران قدر مزین شد.

لای روبی ۹۷ هزار متر کانال در منطقه ۳

ماه گذشته ۹۷ هزار متر از کانال های جمع آوری آب های سطحی منطقه ۳ لای روبی شد. این اقدام برای بهبود عبور آب های بارندگی و جلوگیری از آب گرفتگی معابر انجام شد. همچنین بیش از ۹ هزار مخزن زباله شست و شو و محلول پاشی شد تا نظافت شهری در این منطقه ارتقا یابد.

۹۰ هزار بوته گل، هدیه شهرداری منطقه ۳ به معابر شهر

طی دو ماه گذشته، ۹۰ هزار بوته گل فصلی و دائمی در منطقه ۳ کاشته شده است. این گل کاری هاد مسیرهایی مانند آیلند خواجه ربیع، بولوار کامیاب، میدان مجلسی، راه آهن و آرامگاه خواجه ربیع انجام شد. هدف از این اقدام، بهبود منظر شهری و افزایش نشاط است. شهرداری از شهروندان خواست در حفظ این زیبایی ها مشارکت داشته باشند.





شما می توانید اخبار کوچه و خیابان خود را به شماره ۰۹۰۳۹۲۵۸۶۶۷ در پیام رسان ایتا بفرستید.

۴



مسجد ابوذر غفاری، میزبان دوره های پدافند غیرعامل

شاید تاپیش از آغاز جنگ دوازده روزه، مفاهیمی مثل پدافند غیرعامل و اصول امداد و نجات، در میان مردم، اهمیت چندانی نداشت اما شرایط یاد شده و لزوم آگاه شدن مردم، اقبال به برگزاری دوره های آموزشی در این باره را د و چندان کرده است. واحد خواهران مسجد ابوذر غفاری در محله فجر نیز با همین هدف، اقدام به تدارک دوره آموزشی دوام ثامن در مسجد کرده است. تاکنون چهار جلسه از این دوره در سرفصل های مختلف، با حضور استادان مدعو و بانوان دغدغه مند محله برگزار شده است که آخرین جلسه آن با سرفصل آموزش های امداد و نجات، به دوشنبه پیش برمی گردد.



جهادگران رده در خدمت رفاه اهالی

اعضای گروه جهادی مسجد امام حسن مجتبی (ع) در محله رده با تأسی به سیره امام کریم که نام گروه، وام دار ایشان است، خدمت رسانی بی مزد و منت به نیازمندان محله را سرلوحه کار خود قرار داده اند. این گروه، متشکل از جهادگرانی محلی با تخصص های مختلف ساختمان مثل گچ کاری، برق کشی، جوشکاری و... است و اعضا از توانمندی حرفه ای خود برای پیشبرد اهداف خیرخواهانه گروه، استفاده می کنند. در تازه ترین اقدام این گروه جهادی، منزل یکی از همسایگان مسجد بدون دریافت هزینه مصالح و دستمزد، بالکله گیری و نقاشی سقف، سیم کشی و جوشکاری، مرمت و نونوار شد.



بازارچه کارآفرینی محله فجر، یک ساله شد

با نزدیک شدن به مهرماه و یک سالگی بازارچه مسجد امام خمینی (ع)، جای این رویداد اقتصادی میان اهالی محله فجر باز شده است. برگزاری این بازارچه که حاصل ابتکار پایگاه بسیج خواهران مسجد است، آن را به محلی برای عرضه توانمندی بانوانی تبدیل کرده است که پیش از این، مجال چندانی برای فروش تولیداتشان نداشتند. با اختصاص این فضا در زیرزمین مسجد واقع در نبوت ۲۰ محصولات یاد شده دوشنبه ها ساعت ۱۶ تا ۱۹ در معرض دید و فروش اهالی قرار می گیرد. پوشاک، بدلیجات، محصولات ارگانیک از محصولات ارائه شده در این بازارچه است.

اثری تحسین شده از «دختران نسل ظهور»

شهادت گروه سرود هیئت حضرت معصومه (س) با عنوان «دختران نسل ظهور»، با نخستین نماهنگ خود که در ایام شهادت حضرت رقیه (س) منتشر شد، توانسته است توجه و تحسین مخاطبان بسیاری را جلب کند. این نماهنگ که بخش هایی از آن در حرم مطهر رضوی ضبط شده است، در کانال هایی مثل «آهونما» که صفحه رسمی کودک و نوجوان حرم امام رضا (ع) به شمار می رود، اکران شده و در معرض تماشای میلیون ها مخاطب پیام رسان های ایتا و شاد قرار گرفته است. دختران شش تا دوازده ساله محله ایثار، اعضای این گروه سرود را تشکیل می دهند.



رکاب زنی پرانرژی در منطقه ۴

بیش از ۲۵۰ دوچرخه سوار صبح جمعه از بوستان بهشت تا بوستان بسیج رکاب زدند و با شور و نشاط، فضای ورزشی و دوستانه ای ساختند. در پایان با اهدای جوایز به چند رکاب زن فعال، این همایش پرانرژی به خاطره ای خوش برای شرکت کنندگان تبدیل شد.

نفس تازه درختان نارون در گرمای تابستان

برای حفظ طراوت فضای سبز، ۱۵۰ اصله درخت نارون در خیابان پنجتن با محلول ضد آسترس و مواد مغذی تغذیه شدند. همچنین شست و شوی مستمر درختان در معابر و پارک ها، به مقاومت آن ها در برابر آلودگی و گرمای شدید کمک و شادابی شان را حفظ می کند.

بازدید برای آشنایی با ثبت و پیگیری مشکلات

اعضای شورای اجتماعی محلات منطقه ۴ در مرکز ارتباطات مردمی ۱۳۷ حضور یافتند و از نزدیک با روند ثبت، پیگیری و رسیدگی به درخواست های شهروندان آشنا شدند. هدف از حضور اعضای شورا، تقویت هماهنگی با مدیریت شهری و تسریع در روند رفع مشکلات محلات بود.



شهر خبر

۴

مجمع قرآنی نور با حضور نوجوانان و قراء ممتاز در محله طلاب برگزار شد

شب پر نور در مسجد آیت... فقیه سبزواری

شهادت | دوشنبه هفته گذشته، مسجد آیت... فقیه سبزواری مشهد حال و هوای متفاوتی داشت. در ایام عزای ماه صفر، «مجمع قرآنی نور» با حضور جمعی از نوجوانان و علاقه مندان به قرآن برگزار شد. ابتدا آکاگاه تلاوت با آموزش کاربردی تجوید، صوت و لحن و تمرین تلاوت تقلیدی زیر نظر استاد علی سراجی اجرا شد که با استقبال خوب شرکت کنندگان همراه بود. در ادامه، کرسی تلاوت با حضور قراء ممتاز و استادان قرآن، فضای معنوی و دل نشینی ایجاد کرد.



همراه با صفرعلی تفقدزخی که در چرخه خانوادگی پخت نان یاد گرفته که نانوای خوب باید هواشناس خوبی باشد

فیلسوف نان

قاسم فتحی پدر صفرعلی تفقدزخی به این صورتی که همه ماتصور می‌کنیم نانوای نبوده ولی به زبان امروزی، مشاور و متخصص تمام آنچه به گندم و آرد و خمیر نان ارتباط دارد، بوده است؛ او بایک نگاه، بالمس دانه‌های گندم متوجه عیار دانه می‌شده و هرکاری انجام می‌داده تا قرص نانی اعلادست مردم برسد. مثلاً دانه‌های درشت گندم را وقتی دستش می‌گرفت، می‌فهمید پوک است و بادانه پوک، نان خوبی در نمی‌آید. دانش نان حالا به صفرعلی رسیده و او هم آن رابه بچه‌هایش انتقال داده است؛ مثل اینکه گندم باید جسم داشته باشد. صفرعلی از این خرده ریزه‌های تخصصی درباره آرد و گندم و نان و خمیر تا دل‌تانه بخواند توی آستینش دارد. از حرف زدن درباره نان سیر نمی‌شود؛ چون نان برایش ارج و قرب زیادی دارد. نانوایی خانواده تفقدزخی در جای شلوغ و توی چشمی نیست، توی یکی از فرعی‌های کوچه پنجن ۴۷ ساخته شده است. هم خانه و زندگی‌شان آنجاست و هم زیرش نانوایی نسبتاً بزرگی که حالا دو پسر صفرعلی آنجا را می‌گردانند. باین حال با خیال راحت می‌گوید مشتری دارد؛ چون نان خوب را مردم از هر کجایی که فکرش را بکنید، می‌خرند. نانوایی خوب را هر جایی باشد، ملت پیدا می‌کنند و حتی ساعت‌ها در صفش می‌ایستند. با آقای تفقدزخی در خانه‌ای که خودش یادستان خودش، سی سال پیش، در محله پنجن ساخته است، حرف زدیم.

۲۴

داستان جلد

متخصص در امور آرد، خمیر و نان

از هشت سالگی ساکن مشهد بوده؛ یعنی از سال ۴۰ به مشهد آمده و ساکن چهارراه جلالیه در قهوه خانه عرب شده‌اند. متولد روستایی به اسم جلگه رخ است که می‌شود یکی از بخش‌های شهرستان تربت حیدریه. باین حال، جداندر جدش، توی مشهد، سنا بادنشین بودند و باغ داشتند. حالا چرا اجدادش بعدش برگشتند به دهی در تربت حیدریه را خودش این‌طور تعریف می‌کند: مثل اینکه عاقل جمع بودند و سواد داشتند و احکام دینی را هم خوب می‌دانستند. برای همین باید برمی‌گشتند تا به بزرگ‌ده کمک کنند و بزرگی کنند.

خود آقا صفرعلی تفقدزخی سواد قرآنی دارد و در سپاه دانش هم دوسه کلاسی درس خوانده است. قبل از اینکه سال ۷۷ به طور مستقل نانوایی خودش را راه بیندازد، کارگر نانوایی بود؛ کارگر نانوایی یکی از مزایران وقت اتحادیه نانوایی‌ها. او آنجا برای ۴۵ سال همه کاری در نانوایی کرد. در همه این ۴۵ سال، کارگری مردم را کرد تا نانوایی خودش را ساخت.

ظاهراً مردم محل آمده بودند پیش برادر بزرگ‌ترش که «مانا نوانداریم و دنبال کسی می‌گردیم که نان این محله را تأمین کند». پنجن آن موقع هم دور از شهر بود و هم در محرومیت زیاد. آقا صفرعلی تعریف می‌کند: آن موقع اینجاییان بودند و هنوز بخشی از شهر نشده بود. رفتم بخش‌داری آن موقع امتیاز نانوایی را گرفتم و شروع کردیم.

می‌گوید پنج خواهر و برادر دیگرش که حالا خیلی‌هایشان از دنیا رفته‌اند، دست آخر برگشتند به همین کار خانوادگی‌شان و نانوایی پیشه کردند. حالا ماد یگر جز اینکه به بچه‌هایش برای پخت نان مشورت بدهد، کار دیگری نمی‌کند: «حالا کارم این است که به بچه‌ها عیب نانشان را می‌گویم و عیب‌آردی که می‌آید دستشان. آرد را امتحان می‌کنم که چقدر نمک می‌خواهد، خواب خمیرش چقدر باشد، اگر هوا گرم باشد، خمیر باید چقدر بخوابد، اگر سرد باشد چقدر، برای درست کردن خمیر نان باید به هوانگاه کنی. اگر هوا دم داشته باشد و گرم باشد، خمیر خراب می‌شود. این‌طور به شما بگویم که ظهر یک رقم خمیر باید درست کنی، شب هم یک رقم و یک دستور برای درست کردن خمیر، یکی باید به هوانگاه کنی و یکی هم به جسم آرد.»



خواهد گرفت، می‌گوید: من از بچگی، از هفت هشت سالگی، در نانوایی کار می‌کردم و هم زمان مدرسه هم می‌رفتم. پسر بزرگ خانواده بودم و باید شغل پدرم را به نوعی ادامه می‌دادم. این کار نه مرخصی دارد، نه بیمه درست و حسابی، همه‌اش هم اجبار است و آدم یک جاهایی زورش می‌آید ادامه بدهد. چرا؟ چون هیچ پاداشی در کار نیست. اگر این‌ها را می‌داشت، شغل خوبی بود و راضی‌کننده. اگر کار کردی پول داری، اگر نه آن روز، هیچ پولی نداری. شما کارهای دولتی را ببینید. بالاخره آدم مریض می‌شود، کس و کارش از دنیا می‌رود، عروسی می‌کند، تفریح

تا چند سال دیگر نانوایان منقرض می‌شوند!

مرتضی تفقدزخی، پسر بزرگ خانواده، حالا نانوایی خانوادگی‌شان را می‌چرخاند و از صحبت‌هایش پیداست که آن چنان و مثل پدرش، از کارش رضایت ندارد. البته که کار نانوایی را دوست دارد، اما از کاری که جایگاهش را از دست داده و تنزل پیدا کرده گله مند است. او یکی دو سال دیگر بازنشسته می‌شود و به پنجاه سالگی می‌رسد ولی طبقه گفته‌هایش، باینکه سال‌ها در سخت‌ترین شرایط کار کرده است، کمترین حقوق بازنشستگی را

می‌رود. دست کم نیاز داری چند روزی رابی دغدغه استراحت کنی؛ ولی نانوایان اصلاً چنین شرایطی ندارد. آقا مرتضی می‌گوید این کار، باین وضعیت و این شرایط، آینده خوبی نخواهد داشت؛ من ندیدم دوروبرم کسی به کار نانوایی علاقه‌ای داشته باشد. همه دارند دستگاه صنعتی می‌گذارند و دیگر جز همان باقی مانده‌های صنف که از قدیمی‌ترها هستند، کسی نمی‌تواند این فشارها را تحمل کند. مطمئن باشید که تا چند سال آینده، نه ساطر نانوایان داریم و نه کارگر نانوایی.



و نان در امور اجرایی نانواها هم باتجربه است و می‌داند برخی از هم صنفی‌هایش چه بلایایی سر مردم می‌آورند؛ «قیمت یک کیسه آرد دولتی مثلاً ۵ هزار تومان است ولی در بازار آزاد، نزدیک به یک میلیون تومان. خب چرا من باید روی پخت نان خوب تمرکز کنم؟ من از خدا می‌خواهم کسی، با این وضعیت، از من نان نخرد. مردم نان بد من را نمی‌خرند که نمی‌خرند؛ می‌روم آردم را به بیشترین قیمت می‌فروشم! این موضوع را شوخی نگیرید و دم دستی از کنارش رد نشوید. این خیانت بزرگی است.»

که او به زنده بودنش و بهتر بودنش کمک می‌کند و بی‌نهایت به این جسم احترام می‌گذارد. توی نگاه آقا صفر علی آرد خوب و تجربه خوب نانوا و هوای خوب، مشتری نان را بیشتر می‌کند و ماندگارتر. از او می‌پرسم در مقایسه با گذشته، نانواها برای پخت نان چه آیینی داشتند و حالا کدامش مانده است و نانواها چه نکاتی را موقع کار رعایت می‌کردند؛ «ببین! نان حالا خیلی زیاد شده و متأسفانه آجر و قُرب سابقش را از دست داده است. قبلاً هر کسی نانوا نبود. یاد می‌آید آن موقع هانر مه‌نان‌های توی نانوا می‌را، از کنار گوشه‌های مغازه، جمع می‌کردیم تا شب. بعد می‌شد یک کیلو یا دو کیلو و بعد صبح این‌ها را نم می‌دادیم و قاتی خمیر مان می‌کردیم. می‌خواهم بگویم نان تا این حدشان داشت و منزلت. چیزی از نان را بیرون نمی‌ریختیم. حالا نان از خاک هم بی‌شان تر شده است. چرا؟ چون خیلی ارزان است و همین ارزان بودن باعث شده هزار جور اتفاق ناچور بیفتد. دیگر نانوا برایش صرف ندارد روی بهتر شدن نانش تمرکز کند. می‌رود همان کیسه آردی را که دولت به قیمت ارزان به او داده، توی بازار آزاد می‌فروشد و بیشتر هم سود می‌کند. اصلاً نمی‌فهمم یعنی چه که قیمت نان‌ها این طور باهم تفاوت دارد! این خودش زمینه‌ساز فساد است به نظر من. آزاد پز و نیمه‌آزاد دولتی یعنی چه؟ همه باید یک قیمت داشته باشند.»

تفقد زُخی حالا نشان می‌دهد علاوه بر تخصص در امور آرد و خمیر

حتی مرگ اطرافیان هم نانوا را تعطیل نمی‌کند

به آقا صفر علی می‌گویم؛ راستش من از کار در نانوا می‌ترسم. چون هیچ وقت تعطیلی ندارد و از سپیده صبح تا شب باید توی نانوا باشی و تعطیلی در کار نیست. بعد داستان نانوا را تعریف می‌کنم که حتی مرگ بچه‌اش هم باعث نشد نانوا را تعطیل کند و جنازه در خانه‌اش ماند تا کارش تمام شود؛ چون آن موقع، تعطیلی نانوا بی‌معنی بی‌نان شدن یک محله بود. از او می‌پرسم خودش توی این موقعیت‌ها چه کرده و چطور از پسش برآمده است؛ «اگر بچه‌هایم بیمار می‌شدند و نمی‌توانستم ببرمشان دکتر، اگر زخم نبود، نمی‌دانستم واقعاً باید چه بکنم. بعد از پسرش مثال می‌زند که دقیقاً روز بعد از مراسم دامادی‌اش رفته بود سر کارش. یا اینکه نتوانسته بود نذبه صورت خانوادگی، موقع مرگ دامادشان، در مراسم شرکت کنند، چون نانوا بی‌باید به مردم نان می‌رساند.

ما جرارد و باره به گذشته‌هایم برم، به دورتهایی که او نانوا بود. می‌پرسم تخصص خودش در نانوا بی‌چگونه‌کاری می‌کرده است؛ «من توی نانوا بی‌همه‌کاری می‌کردم. خمیرگیر بودم، شاطر بودم، ناخن‌گیر بودم، پاچال دار و چونچه‌گیر هم بودم. ناخن‌گیر همانی بود که با انگشتانش روی خمیر می‌زد. اصل کارم خمیرگیری بود. آن موقع البته هر کسی کار تخصصی خودش را توی نانوا بی‌انجام می‌داد و هیچ‌کس حق نداشت کار دیگری را انجام بدهد. جز اینکه اتفاقی پیش می‌آمد. شاطر اما نقش خیلی مهمی داشت و به اندازه سه نفر حقوق می‌گرفت.»

می‌آیم وسط حرفش و می‌گویم مردم آن موقع‌ها به نان احترام بیشتری می‌گذاشتند. یک جور دیگری با نان رفتار می‌کردند و کوچک‌ترین بی‌احترامی را بر نمی‌تابیدند. قاطعانه تأیید می‌کند و می‌گوید: قبل تر کسی که می‌آمد نان می‌خرد، ساک مخصوصی هم داشت. با کیسه سفیدی دوخته بود و همان را با خودش می‌آورد. اصلاً یزدی‌ها بدون کیسه، نان دست مردم نمی‌دادند. می‌گفتند برو کیسه بیاور و گرنه نان نمی‌دهم. چرا؟ چون نان وقتی می‌آید روی دست، انگاری قرب شده است. هوای خود، نرمة هایش می‌ریزد روی زمین، خشک می‌شود یا از دست می‌افتد. یزدی‌ها خیلی جدی بودند؛ رئیس جمهور هم می‌آمد، نان دستش نمی‌دادند. یا مثلاً یک عده ساروق داشتند و نان را می‌گذاشتند وسط پارچه و چهار طرفش را می‌بستند. الان ولی می‌بینی طرف ترک دو چرخه‌اش هم نان می‌بندد، زیر بغلش نان می‌گذارد، توی راه با نان توی دستش، با چند نفر حرف می‌زند و نان خشک می‌شود. بعد چند تکه‌اش می‌افتد روی زمین و همین طوری لُخ‌لُخ‌کنان یک چیز تکه و پاره‌ای را می‌رساند خانه.

وسط صحبت‌مان نوه‌اش در خانه را باز می‌کند و با خجالت، چیزی می‌گوید که درست نمی‌فهمم. پدر بزرگش ولی انگار حرفش را

نان، ارج و قربش را از دست داده است

می‌گوید آرد خوب چرب است و نمک نمی‌خواهد. حتی یک ذره هم نمک نمی‌خواهد. مگر چه بشود که در پانزده کیلو آرد، دوسیر نمک بزنند. می‌پرسم: حالا چه؟ اصلاً همیشه آرد خوبی به دستشان می‌رسد که به مقدار نمکش فکر کنند؟ جواب می‌دهد: راستش حالا توی پانزده کیلو، گاهی نیم کیلو تا یک کیلو نمک می‌خورد. البته گاهی نانی که مایه‌خواهیم، در نمی‌آید. یعنی چه؟ یعنی این نان داغ داغ خورده می‌شود، ولی همین که سرد می‌شود، دیگر از دهن می‌افتد. ولی نان آرد خوب، روز بعدش، بهتر از روز اولش خورده می‌شود. انگار ساعت به ساعت جای می‌افتد.

عبارتی که از زبان صفر علی نمی‌افتد، «جسم نان» است. می‌گوید نانی که جسم داشته باشد، دوسه روز بعدش راحت می‌ماند و خورده می‌شود. در واقع، توی چشم تفقد زُخی، نان، یک شخصیت است



پنج کیلو آرد به همسایه‌ام نمی‌فروشم

آدمی که توی کار و کاسبی، اصول و چهارچوب اخلاقی دارد، نرمة نرمة دشمن هم پیدا می‌کند. آدم یک جایی می‌ماند که همسایه‌اش را ناراحت نکند، یا سفت و محکم، روی مرزهای اخلاقی خودش بماند. این جور موقع‌ها آدم باید چه کند؟ البته این موضوع را تفقد زُخی برای خودش حل کرده است و هیچ مشکلی هم با آن ندارد؛ «من به بچه‌هایم در نانوا بی‌گفتم حق ندارید حتی پنج کیلو آرد به همسایه بفروشید. این آرد مال نان پختن است. خب همسایه ناراحت می‌شود که بشود! باید رودری با یستی را کنار بگذارید. وقتی رودری با یستی را کنار بگذارید، اولین کسی که با تو دشمنی می‌کند، همسایه‌ات است. ولی آتش جهنم سخت تر است یا دشمنی همسایه‌ات؟!»

این خلاصه مانیفست نانوا یکی از فرعی‌های خیابان پنچتن است که به نظر می‌آید با آخرین نظریات فیلسوفان اخلاق هم برابری می‌کند. بعد دوباره می‌رویم به گذشته‌های نسبتاً دوری که او نانوا بود و نان‌ها همه یک قیمت بودند و نانوا بی‌ها ناچار بودند همیشه نان خوب دست مردم بدهند؛ «من وقتی جوان تر بودم و در نانوا بی‌کاری می‌کردم صاحب‌کارم به من می‌گفت: برو ببین فلان نانوا بی‌هم نان کمی می‌فروشد یا نه. می‌رفتم و می‌دیدم نان‌های او هم سر میخ‌آویزان است. درست است که نانوا دوست دارد از همان اولین نانی که از تنور در می‌آید، نان‌هایش را بفروشد ولی بیشتر ظاهرها این اتفاق می‌افتد. زمانی که کارمندان از سر کارهایشان برمی‌گردند. آقا صفر علی البته این نکته را گوشزد می‌کند که وقتی نان یواش یواش از روی میخ می‌رود دست مردم، بهتر است. (اصطلاحاً نانواها به این موقعیت می‌گویند نان‌ها دارد مورچه‌کش می‌شود؛ یعنی آرام آرام فروخته می‌شود.) اما آن روزهایی که یکم مشتری می‌آمد و مردم شلوغ می‌کردند، کار بدتر می‌شد. می‌گوید: یاد می‌آید این موقع‌ها صاحب‌کارم، خدا بی‌مزدش، می‌گفت: باد بزن. من بچه بودم و عقلم نمی‌کشید که یعنی چه باد بزنم. بعد‌ها فهمیدم این طوری روی نان قرمز می‌شد و پخته ولی مغز نان خمیر بود؛ به جایش تند تند می‌رفت دست مردم. ولی وقتی مشتری کم بود و با آرامش نان می‌پختند، آتش را کم می‌کردند و نان مغز پخت می‌شد.»



روایت ۳ پاکبان منطقه ۳ که در دل تابستان نجف، زیر پای زائران امام حسین (ع) را نظافت می‌کنند

عشقی سوزان‌تر از گرمای ۵۰ درجه



را با نیت پاک می‌کند. اعتقاد دارد که «طلبیده شده است» و کارش رزق معنوی دارد. پارسال حین اقامه نماز صبح با همان لباس پاکبانی‌اش، یکی از اهالی نجف یک نگین «دُر نجف» به او هدیه داده است؛ امسال اما حاجت دیگری برای جگر گوشه هایش

دارد. بغض گلویش را گرفته است و به سختی می‌گوید: یکی از دخترانم ناشنواست و دیگری هم حال جسمی خوبی

ندارد. اینجا که جارو می‌زنم، با امیرالمؤمنین (ع) حرف می‌زنم. از او می‌خواهم وقتی برگشتم مشهد، شقایق بچه‌هایم را هدیه بگیرم.

بذرافشان هر هفته خادم امام رضا (ع) هم هست؛ در صحن قدس، اداره اقامه نماز، میزبان خادمان است و جای تازه دم دستشان می‌دهد که خستگی از تنششان گرفته شود. حالا دلش را از مشهد تا نجف، جارو کشان آورده است.

محمد رضا فیضی ظهر یک روز کاری، در حالی که دمای هوا به ۵۰ درجه رسیده بود، رفتیم به سراغ سه پاکبان از منطقه ۳: مردانی که در کوچه پس‌کوچه‌های نجف، با لباس‌های فیروزه‌ای رنگ و ابزار ساده‌شان، بی‌صدا اما مستمر، مشغول خدمت بودند.

این روزهای مانده به اربعین، شهر نجف، با حضور پرشمار زائران، نیازمند رسیدگی مداوم است؛ و نیروهای اعزامی شهرداری مشهد، نقش مهمی در این خدمت‌رسانی ایفا می‌کنند. سه‌م پاکبانان اما چیزی فراتر از کار روزمره است: جارو زدن در اوج گرما، جمع‌آوری زباله در ازدحام جمعیت، و حفظ بهداشت مسیری که زائران از آن عبور می‌کنند. برای این سه نفر، خدمت در نجف فقط یک مأموریت اداری نیست. هر کدام با انگیزه‌ای متفاوت آمده‌اند، اما یک چیز در روایت همه‌شان مشترک است: اینکه اینجا طلبیده شده‌اند؛ به نیت نوکری، به امید دعا، و به شوق تمیز کردن زیر پای زائرانی که بادل خسته، از راهی دور آمده‌اند.

● از مشهد تا نجف؛ خدمت برای شقایق دختران

هاشم بذرافشان، متولد ۱۳۶۰، از سال ۱۳۸۴ وارد شهرداری مشهد شده است و حالا در محله گازو خیابان شهید خاکزادی خدمت می‌کند. سابقه‌اش تنها به مشهد محدود نمی‌شود؛ مدتی هم در شهرداری تهران و شرکت قطار شهری مشهد فعالیت داشته است.

این سومین بار است که به نجف آمده است؛ اولین بار سال ۱۳۹۴، در شرایطی که وضعیت نظافت این شهر چندان مطلوب نبود. می‌گوید: آن زمان با کمترین

امکانات آمدم و خیلی از زائران از آلودگی‌ها ناراضی بودند، اما حضور پاکبان‌های مشهدی اوضاع را متحول کرد. سال گذشته هم در قالب همین طرح در نجف خدمت کرده و حالا که برای چندمین بار آمده، با همان انگیزه، حتی از مسئولان خواسته است سخت‌ترین محدوده را به او بسپارند. باور دارد این طرح فقط کمک به زائران نیست، بلکه نوعی خودسازی است. می‌گوید: هر جا که باشم، برایم فرقی نمی‌کند؛ تلاش می‌کنم کارم را درست و بدون نقص انجام بدهم. پارسال به خاطر همین دقت، کارگر نمونه شدم.

در شارع امام علی (ع)، زباله‌ای روی زمین نمی‌ماند. ذره‌ذره آسفالت

● زیر آفتاب نجف، خادمی از خیابان رسالت

غلامحسین رحیمی، متولد ۱۳۵۶ و ساکن خیابان رسالت است. دوسالی می‌شود که در خدمات شهری شهرداری مشهد مشغول به کار است؛ اگرچه پیش از آن، در شرکت‌های مختلف کارگری کرده. هر روز حوالی ساعت ۱۱ خود را به میدان امام حسین (ع) می‌رساند تا با کامیون حمل زباله، سطل‌های بزرگ محله‌های گاز، مسلم، خیرآباد و راه‌آهن را تخلیه کند.

این اولین باری است که برای پاکبانی به نجف آمده؛ گرچه سه سال پیش هم توفیق زیارت با کاروانی از مشهد را داشته، حالا دومین بار است که به این خاک پا گذاشته؛ اما این بار نه در قامت زائر، بلکه به عنوان خادم. می‌گوید: حدود دو ماه قبل، گفتند قرعه‌کشی بین پاکبان‌ها انجام شده است. وقتی فهرست اسامی را در گروه کاری گذاشتند، اسم خودم را به عنوان نفر هشتم دیدم. همان‌جا گفتیم به لطف امام هشتم، امام حسین (ع) و امیرالمؤمنین (ع) من را برای خادمی طلبیدند.

رحیمی این روزها از ساعت ۱۳:۳۰ زیر آفتاب داغ نجف، در شارع امام علی (ع) کارش را آغاز می‌کند و تا حوالی ۹ شب ادامه می‌دهد. با گرمای بالای ۵۰ درجه مشکلی ندارد. می‌گوید تفاوتی بین خدمت در مشهد یا نجف نیست؛ «هدفم یکی است؛ خدمت به اهل بیت (ع). وقتی مسیر زیر پای زائران تمیز است، آرامش می‌گیرم». دلش با واکنش‌های زائران گرم می‌شود، به خصوص بچه‌های مشهدی‌ها که با دیدنش به گرمی سلام می‌دهند و خدا قوت می‌گویند. در پایان می‌گوید: اگر قسمت شود، دوست دارم سال‌های بعد هم برای خدمت به اینجا بیایم. انگار اینجا دلم بیشتر آرام می‌گیرد.

● از «شیرازی» مشهد تا «شارع علوی» نجف

خلیل مرجانی، پاکبان چهل و هشت ساله مشهدی، نوزده سال سابقه خدمت در شهرداری را دارد. او اکنون برای دومین بار در طرح اعزام پاکبانان به نجف حضور یافته است. محل خدمتش در مشهد، خیابان شیرازی و اطراف حرم امام رضا (ع) است، اما این روزها مسیر خدمتش تا نجف امتداد یافته است.

مرجانی درباره تجربه نخست حضورش که سال ۱۳۹۵ در نجف رقم خورد، می‌گوید: آن سال امکانات به اندازه امروز نبود؛ هوا هم سردتر بود. اما حالا شرایط بسیار بهتر شده است و از نظر کاری هم رضایت دارم.

او از همان لحظه‌ای که نامش در قرعه‌کشی اعلام شد، حس خاصی داشته است: «خیلی خوشحال شدم. گفتم خدایا شکر، امام حسین (ع) طلبیده است. سریع خبر را به خانواده‌ام دادم.»

ساعات کاری‌اش از ۱۳:۳۰ تا ۲۱:۳۰ است؛ دقیقاً در اوج گرمای نجف. با این حال خدمت را سخت نمی‌داند: «وظیفه ما همین است. برای همین آمده‌ایم.»

برای او تفاوتی میان خدمت در مشهد یا نجف نیست؛ «هر دو برای من یکسان‌اند. در مشهد دور حرم امام رضا (ع) خدمت می‌کنم، اینجا دور حرم امیرالمؤمنین (ع). انگار این مسیر ادامه همان راه است.»

او برخورد مردم عراق را هم مثبت می‌داند: «بسیاری از آن‌ها وقتی می‌فهمند از مشهد آمده‌ایم، ابراز محبت می‌کنند. حتی درخواست می‌کنند وقتی برگشتیم، نایب‌الزبیره‌شان باشیم.» می‌گوید: این سفر برای من، هم کار است، هم زیارت. اما مهم‌تر از همه، افتخار نوکری است؛ اینکه زیر پای زائران اهل بیت (ع) را تمیز می‌کنم. برایم افتخار بزرگی است.





کلاس های سواد رسانه در محله رده با استقبال بانوان روبه رو شد

فریب نخوردن در فضای مجازی

● مشتاق به ادامه دوره

راضیه سادات موسوی همراه دختر دوازده ساله اش در این دوره شرکت کرده است. بار نخست نیست که پای صحبت مربیان سواد رسانه می نشیند.

کیفیت این دوره را نسبت به دوره های قبلی از زمین تا آسمان متفاوت می داند و می گوید: شاید برایتان باورکردنی نباشد اما در برخی از دوره هایی که شرکت کردم، کسانی به عنوان مربی دعوت شده بودند که ما والدین را تشویق می کردند فضای مجازی را بیشتر در اختیار فرزندانمان بگذاریم. توصیه هایشان منطقی نبود واقعا. اما اینجا مباحث منطقی بود؛ اینکه فضای مجازی را کنترل شده و با نظارت در اختیار بچه هایمان بگذاریم.

این شهروند محله رده ادامه می دهد: یکی از موضوعات عجیب در این دوره که من و بقیه شرکت کننده ها به ادامه آن اصرار داریم، غافلگیری برخی مادرانی بود که همراه دختران نوجوانشان شرکت کرده بودند. مربی، اسم چند فیلم داخلی و ماهواره ای را برد که مادران دیده بودند و خبر نداشتند از موضوعش اما دخترها ایشان فیلم را بدون نظارت والدین تماشا کرده بودند.

موسوی منتظر است که پس از اربعین، در دوره تکمیلی شرکت کند، باز هم به همراه دختر نوجوانش. او این آموزش ها را نه فقط برای مادرها، بلکه برای همه کسانی که اهل فضای مجازی هستند، ضروری می داند.

گوشی را در اختیار بچه هایمان قرار می دهیم، در حالی که نه خودمان آموزش دیده ایم و نه بچه هایمان. به عنوان کسی که در پایگاه بسیج و در پاتوق دخترانه مسجد باره های مختلف سنی ارتباط دارم، می دیدم که آموزش سواد رسانه چقدر لازم است. استقبال از برگزاری دوره اول باعث شد به فکر بیفتم که برای برگزاری مجدد آن اقدام کنم. خدا را شکر که همه راضی هستند و درخواست ادامه آن را دارند.

او هم که همراه دیگر بانوان، از مباحث کلاس استفاده کرده است، راهکارهای تشخیص خبرهای واقعی از ساختگی و نیز بیان کاربردی مفهوم جنگ نرم را از مهم ترین نکات مطرح شده، عنوان می کند که مرور آن، برای خودش هم جذاب بوده است.



فرزانه شهماخت تبلت مربی، دست به دست بین اعضای کلاس می چرخد. همه مطمئن هستند کلیپی که دارند تماشا می کنند، واقعی است اما لحظاتی بعد، وقتی پشت صحنه تهیه آن را می بینند و متوجه می شوند خبری از واقعیت نیست و همه چیز ساختگی بوده است، سکوتی توأم با حیرت، بر فضای مسجد آیت... طالقانی حکمفرما می شود. حدود چهل دختر نوجوان و بانوی محله رده که صبح چهارشنبه، در دوره سواد رسانه شرکت کردند، هرگز تصور نمی کردند تشخیص فریب های فضای مجازی، تا این حد دشوار، ظریف و کاربردی باشد.

● تشخیص اخبار واقعی از ساختگی

می گوید به ضروری بودن برگزاری این دوره اطمینان داشته است؛ به اینکه اگر بانوان محله آموزش ببینند، انگار همه اعضای خانواده، آموزش دیده اند. رقیه اسماعیلی، فرمانده پایگاه بسیج حضرت ام کلثوم (س)، با مدرس کاربردی که برای دوره انتخاب کرده است، از پیش می دانست که حضور در دوره، رضایت شرکت کننده ها را به همراه خواهد داشت.

او این ها را براساس تجربه برگزاری دوره ای مشابه در اعتکاف رجب پارسال به دست آورده است. این دوره با استقبال صد بانوی محله برگزار شد. اسماعیلی ادامه می دهد: ما متأسفانه اول گوشی هوشمند می خریم، بعد فرهنگ استفاده از آن را یاد می گیریم.

کاراته کای محله مهرمادر از فکرها و آرزوهایش انرژی می گیرد

باید دوباره بلند شوی

از آسیب دیدگی هایت.

در ورزش حرفه ای، آسیب دیدن طبیعی است. فقط به کاراته مربوط نمی شود و در همه رشته های ورزشی هست. آسیب هایم جدی نبوده است تا الان؛ در حد کوفتگی، کبودی و تورم. من حتی در لحظاتی که به خاطر این آسیب ها درد می کشم، پشیمان نیستم از راهی که انتخاب کرده ام.

● چه انگیزه هایی تو را به ادامه مسیر ورزش

قهرمانی، ترغیب می کند؟

هرکسی یک جاهایی به سختی هایی برمی خورد و کم می آورد. من این جور وقت ها به خودم می گویم: باید دوباره بلند شوی. سختی ها نباید باعث توقف بشود. من فکرها و آرزو هایی دارم که به من انرژی می دهند. اول، علاقه ام به ورزش و دوم، خانواده ام. دوست دارم در مسابقات برون مرزی شرکت کنم، موفق شوم و باعث افتخار خانواده ام باشم. به تدریس و مربیگری هم فکر می کنم. دلم می خواهد روزی باشگاه خودم را داشته باشم.

● برای رسیدن به این هدف ها چقدر تمرین می کنی؟

هر روز تمرین دارم. روزهای زوج، عصرهایم را به باشگاه ورزشی فرد، صبح و عصر.

● از این برنامه فشرده، خسته نمی شوی؟

خستگی جسمی چرا ولی در همان خستگی ها هم احساس آرامش دارم.

● با تشویق دوستان، جذب کاراته شدی. کسی را هم جذب ورزش کرده ای؟

بله. دو تا از هم کلاسی های پایه نهم من هم کاراته را شروع کرده اند.

امید محله

ورزشی بروند.

● به چند مورد از افتخاراتی که به دست آورده ای اشاره کن.

پارسال، دورتبه کشوری به دست آوردم؛ یکی برای مسابقاتی که به میزبانی مشهد برگزار شد و اول شدم. دومی هم مربوط به مسابقات کشوری قهرمان قهرمانان بود که با مربی ام شیپهان مرضیه حسینی و بچه های باشگاه رفتیم تهران و من آنجا دوم شدم.

● از سختی هایی که برای رسیدن به این موفقیت ها کشیدی بگو، مثلا

فرزانه شهماخت برای ساجده ساطعی، ثبت نام در کلاس کاراته، فرصتی بود به منظور تمدید رفاقت ها و دیدار بیشتر هم کلاسی های دوران ابتدایی اش اما تنها چند ماه فعالیت در این هنرورزی، او را طوری شیفته ورزش کرد که دیگر آمدن یا نیامدن دوستانش به باشگاه، تأثیری در تصمیمش برای ادامه کاراته نداشت. امید محله مهرمادر، دانش آموز پایه یازدهم هنرستان فاطمه الزهرا (س) در محله پنجتن است و انتخاب رشته تربیت بدنی در مقطع متوسطه را یکی از تأثیرات کاراته در زندگی اش می داند.

● در چه سبکی کار می کنی و چه کمربندی داری؟

سبک، کی دلیو، اکا می کنم. آزمون داده ام و به زودی از کمربند سبز به قهوه ای می روم.

● این کمربند، با چند سال تلاش و تمرین به دست آمده است؟

آبان امسال که بیاید فعالیتیم در رشته کاراته، چهار ساله می شود.

● با این حساب، وقتی برای اولین بار سراغ کاراته آمدی، پایه

هفتم بودی و فصل بازگشایی مدارس بوده است. خانواده ات به تصمیم تو برای ثبت نام کلاس ورزشی در چنین موقعیتی، چه واکنشی نشان دادند؟

خدا را شکر با فضای ورزش آشنا بودند. مخالفتی نکردند و حتی مشوق من هم بودند. قبل از من، برادرم مدتی رشته های ژیمناستیک و کشتی کار کرده بود. بین اقوام هم بودند کسانی مثل دختر دایی ام که به کلاس





طلاب، گلشور، ایثار، تلگرد، وحید، فجر، رده، پنچتن، شهید قربانی
التمور، کوی مهدی

محلات منطقه‌ها

راه آهن، فاطمیه، گاز، مسلم، دروی، سپس آباد، طبرسی شمالی، عباس آباد
رسالت، خیرآباد، بهمن، خواجه ربیع، مهر مادر، بلال، قرقی، مهرگان



مسجد و حسینیه جواد الائمه (ع)، تنه‌ابنای
فرهنگی مذهبی این معبر است که سال ۷۹،
بخشی از زمین مورد نیاز برای ساختن از سوی
نیکوکاری اهل روستای مایوان، از توابع شهرستان
فاروج در استان خراسان شمالی، وقف و با کمک
اهالی محله عباس آباد تکمیل شد.

دبستان عادل، قدیمی‌ترین بنای آموزشی در این
محدوده است که اهالی عباس آباد و محلات هم‌جوار،
با آن خاطره دارند. شصت سال از تأسیس این مدرسه
می‌گذرد و تربیت چندین نسل، پیش و پس از انقلاب
اسلامی، در فضای آن محقق شده است.



خیابان پر کاربرد محله

فرزانه شهامت نام شهید علیرضا سوختانلوری تابلو طبرسی شمالی ۱۲، یادگار دورانی است که والدین
شهید در قید حیات بودند و در این معبر سکونت داشتند: خیابانی قدیمی، اصلی و دوطرفه در محله
عباس آباد که معبر پر تردد شهیدان نظام دوست را از کوچه بیست و پنجم به حاشیه بولوار طبرسی
شمالی متصل می‌کند. تاده ۸۰، بخش شایان توجهی از این محدوده، به فعالیت‌های کشاورزی
اختصاص داشت و خبری از انبوه واحدهای مسکونی و تجاری کنونی نبود. نتیجه توسعه تدریجی و
بدون برنامه قبلی در این خیابان با ۲۱ فرعی چفت در چفت رامی توان از روی نشانه‌های مختلف مثل
تفاوت چشمگیر عرض سواره‌رو در ابتدا، میانه و انتهای آن دریافت.



فراوانی آپارتمان‌های چند طبقه و
در حال ساخت در این معبر به ویژه در فرعی
شهید سوختانلو چشمگیر است: ساختمان‌هایی
که جای خالی معماری ایرانی در نمای برخی از
آن‌ها به خوبی حس می‌شود.

فعالیت بانوان در فروشگاه‌های متنوع این
معبر، برخلاف بسیاری از فروشگاه‌های محله،
فروشنده‌گی صرف نیست و به تجربه و مهارت‌های
تخصصی و فنی نیاز دارد. پرورش گیاهان و نیز لوله
و اتصالات، تعدادی از این مشاغل است.



زمین چمن مصنوعی «یاس نبی» در حاشیه این
معبر، پاتوق مربیان و نوجوانان علاقه‌مند به فوتبال
است. این زمین، بخشی از سالن چند منظوره‌ای به
وسعت ۲ هزار و ۵۰۰ متر مربع است که چهارده سال از
تأسیس آن می‌گذرد و برای ورزش‌های توپ‌پی و آمادگی
جسمانی تدارک دیده شده است.